

از: دکتر مهدی پرهام

اختناق غرب

و

معیارهای کهنه و نو

میان‌گویه می‌خندم که چون شمع‌اندرین‌مجلس
زبان آتشی‌نم هست لیکن درنمی‌گیرد

(حافظ)

نمیشود موسسات تعاونی آمریکادر دل کارتلها و تراستها توسعه داد و انتظار داشت که در آمد هاعادلانه توزیع گردد - شرکت تعاونی که زیر چتر حمایت کارتلها و تراستها گسترش یابد شرکت تعاونی نیست ، بچه کارتل است ... غرب باید سیستم تعاونی را جانشین سرمایه‌داری بی‌کنترل کند ...

— قبل از اینکه خفقان جامعه صنعتی که وزیر امور خارجه آمریکا با حساب القاء نموده شرح دهم و از معیار های کهنه و نو این جامعه سخنی بگویم حکایتی بیادم آمد که نقل آن خالی از لطف نیست، حکایت عبرت آموز است و وقتی خوب در آن بار بار میشود می بینم زبان حال امثال من است که بیهوده در بیخ بازار آشفته جهان دلسوزی میکنند - حکایت چنین است که روزی مردی سرد و گرم روزگار چشیده از غوغای شهر بخلوت صحرا پناه برده بود و غرق اندیشه های خود راه می پیمود که از دور چشمش بمردی افتاد که دنبال الاغی آهسته در حرکت است - بر الاغ باری نسبتا گران نهاده شده بود بطوریکه حیوان بر سخت راه میرفت ، همینکه نزدیک شد دهقان لاغر اندامی را دید که با چوب دستی الاغی را میراند و خودش عرق ریزان دنبال آن میدود - چیزی که مرد را متعجب ساخت باری بود که برگردن حیوان گذاشته شده بود - بار عینیت بود از مقداری سنگ درشت در یک طرف خورجین و در طرف دیگر مقدار معتدله ای گندم - مرد با تعجب از دهاتی پرسید عمو این سنگها را برای چی بار این حیوان زبان بسته کردی و الاغی را بسادگی جواب داد برای اینکه گندمها سنگینی نکند و از آن طرف نریزد - مرد با ملاطفت گفت پدر آمرزیده میخواستی گندمها را دو حصه کنی، یک حصه را طرف چپ و یک حصه را طرف راست بریزی تا تعادل برقرار گردد و خودت هم بتوانی بر خر سوار شوی - مرد دهاتی مثل اینکه از خوابی عمیق بیدار شده باشد دید مرد درست میگوید ، فی الفور سنگها را بر زمین ریخت و گندمها را دو حصه کرد و در دو طرف خورجین جای داد و خودش هم بر راحتی بر خر سوار شد و عجب اینکه خر هم سریعتر میرفت چون اندام لاغر دهاتی از سنگهای گران سبکتر بود - چند قدمی که رفت پیش خود فکر کرد این مرد باید شخص مهمی باشد که اینهمه عقل و هوش دارد نکند از ما بهتران باشد که بصورت آدمیزاد در آمده است برگردم و از او مرادی بطلبم - برگشت و خیلی با ادب و ترس اسم و رسم او را پرسید و مرد بی تفاوت در جوابش گفت اسم فلانست و کار و حرفه ای هم ندارم و به سیرو سیاحت مشغولم - مرد دهاتی از اینکه چنین مردی را آدمیزادی بی شغل و حرفه می بیند به تعجب فرو رفت و پیش خود فکر کرد یقینا صاحب مال و



مطالعات فرهنگی
م انسانی

منال است و احتیاجی بکار ندارد - اما برای اطمینان با احتیاط سوال کرد آقا جان آیا شما خانه شخصی داری؟ مرد گفت نه، پرسید آب و ملک و باغ داری؟ مرد گفت نه و بالاخره سوال کرد آیا پولی برای روزمبادا جمع کرده‌ای که از گرسنگی نمیری؟ مرد باز جواب منفی داد - دهاتی بمحض شنیدن جمله آخر از خر فرود آمد و گندمها را مثل اول یکجا کرد و سنگها را از زمین برداشت و در طرف دیگر خورجین جای داد و خودش هم باهمان چوب دستی بدنبال خر راه افتاد - رهگذر ازین حرکت دهاتی بحیرت فرورفت و با تعجب پرسید عمو جان چرا اینطور میکنی؟ دهاتی با نیشخندی طنز آمیز گفت دیگر معلوم است چون آقا جان من هم کلبه شخصی دارم، هم آب و ملک و باغ دارم و هم برای روز مبادا ذخیره کوچکی کرده‌ام و توهیچیک از اینها را نداری، پس حرفت مفت است و من بهتر است بهمان راه خودم بروم - کار من اگر غلط بود این چیزها را حالا نداشتم و حرف تو اگر درست بود حالا همه اینها را داشتم، این را گفت و چوبی برگرد خرد و افتان و خیزان براه خود ادامه داد -

دنیای متری و صاحب سرمایه، اگر بدیده عبرت ننگرید همین استدلال را می‌کند: ملاک استحقاق و پذیرش دارائی است و وقتی نزد کسی یافت شد در همه حال حق با اوست و اندیشه صحیح آنوقت پذیرا میگردد که بخدمت صاحب سرمایه‌ای درآید و گرنه حرف مفت و یابوهای بیش نیست - امروز اقتصاددانان بی‌طرف و آینده نگران حسابدان غرب همین حرف‌رهگذر بی‌مال و مثال‌را می‌زنند و دولتهای آنها هم با همان استدلال مرد دهاتی خر خود را هیراند و بهریش آنان می‌خندند -

امروز حاصل طرح و برنامه و تکنیک دوست ساله دنیای صنعت آلودگی محیط زیست و تورم و رکود و خفقان خود و بیشتر مردم دنیاست - اما این خفقان تورمی محصول حساب غلطی است که در دوام غارتگری کرده و میکنند و هیچ ارتباطی نیک مشت مردم نجیب و سر براهی که چند حلقه چاه نفت دارند ندارد - این اتهام دیگر از آن حرفه‌هاست که عیوسترین مردم جهان را می‌خنداند - واقعا مسخره است، حالا دیگر کار بی‌بست و پائی و تسلیم و رضای غرب با این‌جا کشیده که گوی خود را اینطور بی‌حساب و کتاب در میان دست حریفان می‌گذارد که آنها هر وقت بخواهند بمیل خود او را خفه کنند؟ نمیدانم دنیای در حال رشد اصلا معنی این خفقان را فهمیده است که چیست؟ حال طبیعی و خالی از خطر غرب حالتی است که در آن سطح تولید برق آسا بالا رود، کارتلها و تراستها (اتحادیه‌های غیر قانونی) کار خود را همچنان ادامه دهند، کارخانه‌های اسلحه سازی تعطیل نشوند و حتی یک کاباره و قمارخانه او روسی سرا بسته نگردد و اگر سنگی و فقر همچنان مردم آسیا و آفریقا را درو نماید، این خالی طبیعی است و اگر در یکی ازین امور وقفه حاصل شد حالت خفقان ظاهر میشود و لاعلاج باید بدفاع برخاست - اما جالب اینست که این دفاع ناگهان به تعرضی گسترده مبدل میشود و چاه‌های نفت باید بتصرف درآید - یاللهجب! دو قرن مرگ و میر آفریقائی و آسیائی و هم‌اکنون تورم و فحطی صادراتی آنها خفقان آور نیست ولی تسویه حسابی که آمریکا میخواست با اروپا بنماید و توفیق چندانی نیافت و نتیجه آن شد که رقیب دیگری چون فرانسه به بازار فروش اسلحه راه یافت و طلا آزاد شد این عدم موفقیتها خفقان آور میشود و برنده و بازنده غربی هر دو بحال اختناق درمی‌آیند و چاره منحصرأ تصرف چاه‌های نفت و تعدیل قیمت آن میشود!

اینها مثل همان دهاتی ساده دل که شرحش گذشت خیال میکنند چون ثروت دارند آنچه کرده‌اند و میکنند صحیح است و باید همچنان بکار خود ادامه دهند، درحالی که دوست سال تجربه دنیای صنعت که در آن پول محور و مدار همه امور بوده است باینجا منتهی شده که پولدار و بی‌پول هر دو میان دود

و کثافت و مسمومیت محیط زیست خود زنده بگور شوند و باز اصراری است که این تجربه تلخ تکرار شود! فرض کنیم چاه‌های نفت بتصرف درآمد و قیمت نفت به بشکهای یک سنت رسید، حاصل آن چیست؟ جز این است که تولید برق آسایا رود و هزار و یک متاع مهم و ادوات مهلك ساخته شود و ثروت صاحبان ثروت دو برابر و سه برابر گردد و مرگ و میر مردم آسیا و آفریقا بر اثر قحطی و جنگ ده برابر شود و پنج سال دیگر باز تورم و رکود پدید آید! عجیب اینست که بیشتر دانشمندان و اقتصاددانان آگاه و بی‌طرف غرب چون «میردال» سوئدی و «سیکومانشو» رئیس سابق امور اقتصادی بازار مشترک و «گالبریت» استاد دانشگاه هاروارد (که ما هم چندی پیش برای مطالعه برنامه پنجم از او دعوت کردیم) همه بالاتفاق عقیده دارند که اقتصاد کنونی غرب با این سیاست فعلی منجر به یک ورشکستگی عظیم و رکود جهانی خواهد شد که در آن ترو و خنک باهم خواهند سوخت و حاصل آن غنای وحشتناک چهارنفر میلیاردی و چند شرکت چند ملیتی است و فقر و مسکنت یک اکثریت بزرگ و مرگ و میری که سر بجهنم خواهد زد - اما نظرات اینها مثل همان پیشنهاد مرد رهگذر یابوه و پوچ مینماید و دولتهای لجوج غرب چون آن دهاتی غافل خر خود را میرانند و بریش اینها می‌خندند - تا برسد به روزی که اینها بریش آنها بخندند و سپیده چنین روزی هم اکنون در افق دمیده است -

غرب چاره‌ای ندارد جز اینکه در بنیاد اقتصاد خود تجدید نظر کند و آنرا از اساس متحول سازد - «پول» درین اقتصاد چیلون گونه به‌اسب وحشی رایضی نشده مینماید و غرب بدون این که قدرت کنترل آنرا داشته باشد خودش را بر پشت آن به زور بسته و بی‌محابا رکاب میکشد و حیوان وحشی را وحشی‌تر میکند - زیرم این ستور همه چیز له و لورده میشود و فقط غرب دلخوش است که این حیوان سریع میدود و او را زودتر بمقصد میرساند - مقصد او هم بنظر خودش مکانی آسایش بخش و پر نعمت است - اما بدبختانه اسب بسوی این مقصد در حرکت نیست بلکه خودش عنان گسسته و کف بردن بسوی دره مرگ بسرعت پیش میرود و غرب هم برای گرداندن دهنه او را ندارد - اودرست بخط الراس این دره مرگ رسیده است - آلودگی محیط زیست برای غرب همین خط الراس و عبارتی دیگر آخر خط است با یک رکاب دیگر بقدر دره سرنگون است -

باید از همین اسم فرود آید - این سمند سرکش را باید اول رایضی و اهلی کرد و سپس بر آن سوار شد، بخلاف ممالک کمونیستی که آن را اخته کرده‌اند و بکلی از جنب و جوش انداخته‌اند غرب باید در آن ککش حیات را خاموش نکند و جاذبه‌ای در آن نگذارد، اما نه جاذبه‌ایکه سایر جاذبه‌های اساسی حیات را تحت الشعاع قرار دهد بطوریکه دانش و شرف و حیثیت و مقام و موقعیت اجتماعی زیر چتر حمایت پول قرار گیرد و اگر کسی پول نداشت هیچ چیز نداشته باشد و اگر داشت مالک همه چیز باشد - این حالتی پدید می‌آورد که امروز برای العین می‌بینیم یعنی همه بدون اینکه خود متوجه باشند تشنه خون دیگری هستند تا با قربانی کردن او چهار شاهی بیشتر بدست آورند - معیارهای نوبی برای ارزیابی کارها و اشخاص پدید آمد که همه بلااستثناء از معیار مادر یعنی «پول» تبعیت میکنند و سایر معیارهای انسانی و اجتماعی که روزگاری متداول بود امروز بکلی منسوخ شده است - ببینیم این معیارها چه بودند که امروز منسوخ شده‌اند و آیا این معیارهای نو قابل دوامند؟

برای ارزیابی معیارهای اجتماعی که وسیله اندازه‌گیری ارزش و شخصیت و کار انسانهاست قبل از هر چیز باید از محدودده زمان بیرون آمد و باستناد اینکه فلان معیار چون متعلق به زمان‌های دور است پس کهنه و ناقص است و معیاری که مد روز و در

عمل است لایذ نو و تکامل یافته میباید بر آوردی نامعقول و برداشتی کاملاً بچگانه است.

— جوانمردی هیچگاه کهنه و منسوخ نمیشود و چایپوسی و نان پرخ روز خوردن برای همیشه مد روز باقی نمیماند — کهنگی و نوبی درین مقیاس دلیل بر ارزشمندی یا بی ارزشی معیار نیست — چه بسا معیارهای کهنه که فضیلت سنجند و آدم با سیرت و شرافتمند می آفریند و ای بسا معیارهای نو چون پول و ثروت مندی که فضیحت بارند و آدمک بی بته و فاسد عرضه می کنند — در بحث های پیش از آدم که موجودی حساس و مسئول در مقابل سایر انسانهاست و آدمک که پدیده فنی و فاقد احساس انسانی و مسئولیت است بقدر کافی صحبت کرده ایم و میدانیم در چه شرایط اجتماعی رشد و نمو میکنند و به توضیح بیشتر ضرورتی نیست — در حقیقت ملاک سنجش معیار های اجتماعی میباید عقل سلیم باشد که از قید زمان و مکان آزاد است و به محل و مجری معیار کاری ندارد . یعنی اگر معیاری مد روز بود و در ثروت مند ترین ممالک جهان رواج داشت و مقتدر ترین مرد دنیا آنرا بکار بست بهیچ وجه دلیل بر موجه بودن معیار نیست و عقل سلیم بدون اینکه اثرات نهائی آنرا در نظر بگیرد یا آنرا تجربه کرده باشد همینطور پیش خود آنرا توصیه نمی نماید.

وقتی آقای نیکسون رئیس جمهوری سابق آمریکا از متن جامعه این الوقت و مصلحت گرای امریکا به حاشیه رانده شد، من شرحی زیر عنوان «معیار های تو» نوشتم که در آن بدون اینکه از برکناری آقای نیکسون اظهار تأسف و یا ابراز خوشوقتی کردم یا شم از معیاری نو ولی فساد انگیز که تا این حد قدرت اجرایی پیدا کرده که رئیس جمهوری را اینچنین ظالمانه اوزیایی می کند و سپس فتوای عدم صلاحیت می دهد و از کار برکنار می نماید احساس وحشت و دانش یا نادرستی و آلودگی و جهل و خیانت رئیس جمهور را ملاک صدور حکم قرار نداده بود بلکه چون نیکسون با سنگینی بار و اثر گیت قادر به حفظ منافع و ادامه حکومت اقلیتی که میخواست در انتخابات آینده پیروز شود نبود از کار برکنار گردید و والا اگر با همه دامن آلودگی موفق به حفظ منافع آنان در آینده میشد با صمیمیت او را نگه میداشتند و کاری بدامن آلوده او نداشتند همچنانکه او را با همه سوابق و لواحق بر سر کار آوردند. در حقیقت بقول گالبریت او قربانی منافع یک اقلیت کاسیکار شد — این معیار جهانی را میتوان درین جمله خلاصه کرد: «بزرگداشت و احترام فرد در دورانی که سودبخش است و قربانی او بهنگامی که سودبخش نیست بدون اینکه خدمت او در گذشته و یا هنک حیثیت و آبرویش در آینده مطلع نظر باشد...» عقل سلیم چنین معیاری را با وجود نو بودن و با اجرا درآمدن در مملکتی مترقی و ثروتمند سهولت رد میکند ، چون در هر جامعه که چنین معیاری معمول گردید فعالیت انسانها منحصر معطوف به سود آفرینی و پول سازی میشود بطوریکه اگر اعلان شود در فلان نقطه شهر چنانچه انسانی انسان دیگر را در حضور جمع ظرف دو ساعت بخورد دو میلیون دلار جایزه خواهد گرفت خواهید دید روز معهود بسیاری از پدران فرزندان خردسال و فرزندان پدران پیر یا پدربزرگها را برای شرکت در مسابقه خواهند آورد — این مثل بنظر فوق العاده اغراق آمیز می آید ولی اگر بدیده عبرت بگیرد حالت نیکسون در برابر سالمندان سنای آمریکا که در حکم پدر او بودند بی شایسته بهمان فرزند خردسالی نبود که پدرش برای خوردن او را به قتلگاه می برد تا جایزه دو میلیون دلاری نصیبش گردد.

— خوردن همونوع تا وقتی که نوبت بخوردن خود انسان نرسد بسختی باور میشود — وقتی نیکسون وزیر عدلیه خود و سایر

همکاران کاخ سفید را بخاطر تبرئه خود فدا کرد ، در حقیقت با اشتیاق کامل آنها را خورد ، او نمیدانست چه میکند تا روزی که سناتور گلدواتر با تفاق دو سناتور دیگر بملاقاتش رفتند و به او توصیه کردند که استعفا دهد و در واقع آماده خوردنش شدند، نیکسون شاید آنوقت فهمید که خوردن همونوع کار صحیحی نیست — متأسفانه خوردن انسانی توسط انسان دیگر فقط در قلب جنگلهای آمازون و کنگو قابل تصور است ولی روح انسانها را مثل خوره خوردن و ملتها را در حالت عقب ماندگی نگهداشتن یا به استناد رشد و توسعه ملی میلیونها مردم گرسنه افریقا و آسیا را در دهان مرگ فرو بردن و قوت لایموت آنان را با تزویر و تردستی از کفشان بیرون آوردن آدم خوری نیست !..

فکر نکنید که نیکسون مرد بی تجربه ای بود و از فرط ساده لوحی بدام افتاد ، بهیچ وجه ، اگر فرض شود دره تیا فقط دونفر آدم زیرک و وارد با اصول سیاست وجود داشته باشد بدون تردید نیکسون یکی از آنهاست — چنانکه وقتی بریاست جمهوری انتخاب شد اغلب زمامداران دنیا او را ستودند و در میان آنها تعریف هارولد ویلسون نخست وزیر فعلی انگلستان در عین سادگی گویای شخصیت سیاسی نیکسون است او گفته بود که «نیکسون سیاستمداری است که انسان در صحبت با او بزحمت نمی افتد» یعنی در حقیقت مردی سریع الانتقال و وارد سیاست است.

خوب ، پس چه شد که چنین مرد با فراست و وارد بمسائل جهانی اینطور غافلگیر شد؟ بنظر عجیب می آید ، ولی عجیب نیست این خاصیت جوامع پیشرفته ایست که در آنها سود و سرمایه نقش اصلی دارند — زیر کترین افراد در آنها گرفتار همان غفلتی میشوند که عاصی ترین و کم هوش ترین افراد — این غفلت ناشی از آفسون عقل ربای پول است که خود پرستی موحشی در افراد القاء میکند بطوریکه ضرب المثل «مرگ برای همه سایه حق است» اصلی شعار گونه میشود و مرگ دیگران اگر نفی عاید کند سهولت تصویب میگردد. همین قیابوری مرگ خود و تصویب ظالمانه مرگ دیگری است که تاریخ سیاه استعمار را رقم زده است و هم اکنون خفقان تصنعی و بروج تفرقه و اختلاف و قحطی و جنگهای منطقه ای پدید آورده تا اقلیتی فربه فربه تر شوند — اینها همه جلوه های زشت پول تراکم و بی کنترل است که غریب های حساب در دست عده ای بی صلاحیت و شرکت های عظیم چند ملیتی جمع کرده اند و اینها بکلی اداره دولتها را فلج کرده و وزارت در کمال قساوت و تنگ نظری دنیا را به تباهی می کشند — خوب در داخل خود باید بیمارزه وسیعی دست زد و برای این مراکز بحران و فساد چاره ای اندیشد و گرنه همانطور که اقتصاد دانان خود آنها پیش بینی کرده اند انفجاری غیر قابل اجتناب دنیای سرمایه داری را تهدید میکند — خاصیت نهائی پول که از نهاد روابط عاطفی است اکنون در حد اعمالی کارائی همیباشد و تاین روابط برقرار نشود امید بیک صلاح پایدار امکان پذیر نیست و این روابط وقتی برقرار میشود که پول معیار همه چیز نباشد و این میسر نیست مگر اینکه پول از خزائن کارتلها و تراستها و شرکت های چند ملیتی به تاسیسات تعاونی حداقل نقل مکان دهد و زیر کنترل دولتها قرار گیرد نه اینکه همگان را زیر کنترل خویش در آورد و آنها را بدیوانگی و حرکات هذیو خانه کشند امروز در مملکت سوئد پول رامهار کرده اند ، این مملکت مملکتی سرمایه دار است اما موسسات تعاونی با مدیریت علمی صحیح سودی معقول را عادلانه توزیع میکنند و موسسات غیر تعاونی مالیاتی متناسب پرداخت مینمایند و اصولاً فرهنگ رشدی در حد رشد اقتصاد نموده و بالنتیجه فکر برتری مالی و مقامی بکلی از میان رفته و بیک رفاه همگانی و امید به آینده و عشق بکار و علاقه به تحقیقات علمی در مردم پدید آمده است و کوچکترین مظهر فقر بصورتی

اختناق غرب (بقیه)

که هم اکنون در ممالک غربی پنهان و آشکار بچشم میخورد در اینجا مشهود نیست ، چنین موقعیتی که آنرا باید سرمایه‌داری معقول و سالم فامید برای تمام ممالک غربی امکان پذیر است منتهی نمیشود موسسات تعاونی را دردل کارتلها و تراستها توسعه داد و انتظار داشت درآمدها عادلانه توزیع گردند ، آن شرکت تعاونی که زیر چتر حمایت کارتلها و تراستها گسترش یابد دیگر شرکت تعاونی نیست ، بچه کارتل است...

غرب برای رهایی ازین بن بست فعلی چاره‌ای ندارد جز اینکه سیستم تعاونی امتحان شده در سوئد را جانشین این سیستم بی‌بندوبار و عنان گسته فعلی کند و گرنه آزادی نرخ طلا و کاهش قیمت نفت و تنزل ارزش پولها و سایر تعبیه‌های دیگر مسکن های موقتی بیش نیستند و بحران در فاصله‌ای کوتاه باز ظاهر خواهد شد . آنچه امروز آینده نگران غرب من جمله دانشمندان موسسه تحقیقاتی هودسن درباره نقش پول برای دوران بعد از صنعت Poste Industriel که از سال ۲۰۰۰ به بعد آغاز میشود پیش بینی کرده‌اند تقریباً نقشی خنثی است و جای آن فرهنگ و دانش با کمک تکنولوژی فوق العاده مدرن نقش اول را خواهد داشت و پول دیگر معیار ارزشها نیست و قدر انسانها بفرهنگ متعالی آنهاست نه میزان ثروتشان .

این دوره طبق موازین علمی حتمی الوقوع است و جالب اینست که این دوره از جهات بسیار شبیه همان مدینه فاضله افلاطون است که تقریباً در ۲۴۰۰ سال قبل آنرا طرح‌ریزی کرده بود - افلاطون درین شهر خیالی تجارت و صرافتی را به عوام الناس که در آخرین طبقات اجتماع جای دارند اختصاص داده و سیاست و حکومت را به دانشمندان و فیلسوفان و برگزیدگان که در اولین طبقه‌هاند محصور نموده و هر نوع فعالیت مالی را برای عوام الناس آزاد گذاشته است - این بینش عمیق افلاطون را می‌رساند که تا چه حد بحال تراکم پول واقف بوده و دخالت پولداران را در امر حکومت قلم آنکیز میدانسته است.

ملاحظه میکنید که بر حسب آینده نگری دانشمندان غرب پس از ۲۴۰۰ سال معیاری کهنه جایگزین معیاری نو میشود!... اما آنچه مربوط سیاست اقتصادی ماست همانطور که در بحث های پیش اشاره کردیم خوشبختانه فیلسوفان کشاورزی ما هر محور تعاون میگردد و چنانچه در جنبه صنعت هم برای این محور میگردید هم آهنگی امیدبخشی بوجود می‌آید ، اما مثل اینست که در صنعت ما برآنیم تا تمام نوسانات سرمایه داری غرب را بگذرانیم و سپس سیستم تعاونی را انتخاب کنیم در حالی که هم اکنون میتوانیم با اشاعه سیاست تعاونی در این رشته مانند کشاورزی قدرت تخریبی پول را کاهش دهیم ولی متاسفانه با اعتبارات کلانی که در اختیار افراد بخش خصوصی قرار میدهیم آنها را بی تناسب فریه میکنیم - آیا عادلانه است که ابتدا فریه شویم سپس انقار کتوس کنیم و بعداً رژیم لاغری بگیریم یا اینکه رژیم را قبلاً بگیریم و سلامت طبیعی را حفظ نماییم؟ بنظر می‌رسد که سلامت طبیعی بر سلامت شکننده و بیمارگونه ترجیح داشته باشد...

چاپ این مقاله برای تمام مطبوعات آزاد است بشرطی که در عنوان و جملات تغییری داده نشود.

* نظریات آقای دکتر پرهام مورد احترام ماست ، ولی ماجرای واترگیت از هر علتی ناشی شده باشد ، تظاهر خارجی آن باین صورت بود که دو خبرنگار ساده یک روزنامه (واشنگتن پست) ارکان مقتدرترین دولتهای جهان را بلرزه درآوردند و جهانیان عالی‌ترین نمونه احترام به افکار و عقاید و پاسداری و حفظ حرمت آزادیهای اجتماعی را در خلال مراحل مختلف این ماجرا بچشم دیدند.

نگین

رشد یا پیشرفت (بقیه)

بمورد اجرا گذاشته‌ایم که هزینه آن ۶۰ یا ۸۰ یا حتی ۱۰۰ درصد از میزان پیش‌بینی تجاوز نکرده باشد.

اغلب سیاستمداران به دلایل نوناگون برنامه ریزان را وادار می‌کنند که طرح را تغییر دهند و یا طرحهای بدون مطالعه در برنامه وارد سازند. علی‌هذا من پیشنهاد می‌کنم که کارشناسان برنامه ریزی همیشه مجموعه‌ای از طرحهای نوناگون را قبلاً بررسی نموده و آماده داشته باشند تا در صورتیکه دولت ناگهان تصمیم گرفت طرحی را اجرا کند ، همه جوانب آن قبلاً بررسی شده باشد و از هر لحاظ آماده اجرا باشد.

آخرین مطلبی که میخواهم بعرض برسانم این است که برنامه‌ریزی و اجرای آن مستلزم زمان است و باید بخیاط داشت که مدت تولید همه کالاها و خدمات ، یکسان نیست ، مخصوصاً تربیت نیروی انسانی ماهر وقت می‌گیرد . بنابراین لازم است دستگاههای آمریکایی کشور و پیش‌بینی روندهای آماری که ابزار کار برنامه‌ریزی است کاملاً تقویت گردد.

* این سخنرانی در سازمان برنامه ایران شده است .

مگس (بقیه)

حیل‌گر و زبرک . و بعد ناگهان باین هوس افتاد که با فوت کردن درخشک شدن کیمش کند . این بار تقلاهای مگس ضعیف‌تر شده بود . رئیس در حالیکه قلم را در جویر دان قرو میکرد با خودش عهد کرد که 'ین آخرین بار است .

و آخرین بار بود . قطره آخر روی کاغذ جوهر خشک کن خیس ریخت و مگس خیس و مجال‌شده در آن بی حرکت ماند . پاهای سیاهش به بدنش چسبیده ، پاهای جلویی اصلاً دیده نمیشد . «زودباش ، تکون بخور !» و پاقلش مگس را تکان داد . اما بیپوده بود . اتفاقی نیفتاد و بنظر هم‌تیمرسید که دیگر اتفاقی بیافتد . مگس مرده بود .

جناب رئیس بانوک قلم‌لاشه مگس را بلند کرد و در سید کاغذ های باطله انداخت ، اما چنان احساس بیچارگی و فلاکت خرد کننده و طاقت فرسائی بر او مستولی شد که از ترس برخوسو لرزید . راست نشست و زنگش را به صدا نواورد . «مسی» وارد شد .

باقیافه‌ای عبوس گفت «کاغذ جوهر خشک کن میخواستم ، زود بیاور .» و وقتی آن سک پیر پاکشان بیرون رفت در حیرت ماند که قبلاً راجع به چه موضوعی فکر میکرد . «چی بوده ؟» چیز .. دستمالش را در آورد و عرقش را باک کرد بهیچ وجه نمیتوانست به خاطر بیاورد .

کرد ، دست کلفت و سبزش را روی کاغذ جوهر خشک کن خم کرد و درست موقعیکه مگس داشت بالایش با باز میکرد قطره جوهر بزرگ و عظیمی برویش ریخت . با این یکی چکار میتوانست بکند . واقعا چکار ؟

بیتوا کاملاً به هراس افتاد . کبچ و منک‌باز از نیم نرول بعدی می‌توسید حرکت کند . و بسعد چنانکه دره رونج طاقت فرسائی را تحمل شود حاد را بدشواری به جلو کشید . پاهای جلویی تکان خوردند . ایستادند و این بار باهستگی و توانی کار سنگین و رنج آورده کردن را از اول شروع کرد .

جناب رئیس با خودش فکر کرد : « شیطان کوچک باشماهی است .» و از سنگین قلب تحسینش کرد . اینطور باید با سخنیها مبارزه کرد . اینطور باید با مشکلات دست و پنجه نرم کرد . روحیه سالم و مصمم همین است . هرگز نباید تسلیم مرگ شد . تنها مسئله . امامگس دوباره کار طاقت فرسایش را بانجام رسانده بود و جناب رئیس فقط فرصت یافت که قلمش را جوهر کند و قطره دیگری بر آن بدن پاک شده و تمیز بچکاند .

« خوب این یکی را چکار میکنی؟» بلا تکلیفی لحظه‌ای طسوں کشید . و بعد دید که پاهای جلویی دوباره تکان خوردند . جناب رئیس احساس آرامش کرد . دوی مگس خم شد و با محبت و دل‌سوزی خطاب باو گفت « تو حرام‌زاده